

نوروز چیست

مجله علمی نظام پزشکی

سال سوم، شماره ۱، صفحه ۲۹، ۱۳۵۱

دکتر محمود جعفری*

کلیاتی درباره نوروز

مقدمه: هدف از نوشتن این مقاله این است که در چند صفحه نوروز را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. این مقاله بر مبنای نظریه‌های فروید Freud تهیه شده و مأخذ آن در درجه اول انتشارات پسر فسور رینگل Prof. Ringel درباره نوروز است. علل ایجاد نوروز، اشکال نوروز و اصول روان‌درمانی و روان‌کاوی که هر یک برای خود مبحثی جداگانه و وسیع است در این مقاله مورد بحث نیست.

نوروزها، گروهی از بیماریهای روانی مهم با عواقب زیادی برای مریض و اطرافیان او می‌باشند.

چنانچه بخواهیم در یک تعریف کوتاه به اصل نوروز اشاره کنیم میتوان گفت که نوروز توسط منازعات و کشمکش‌های درونی و روانی حل نشده بین تمایلات ناخودآگاه و خودآگاه در انسان آشکار میگردد. تنها اشاره به این اصل کافی است که بنظر فروید نوروز بهیچوجه ارتباطی با دستگاه عصبی و وضع اعصاب از نظر آناتومی ندارد و علت آن یک آسیب عضوی، چه مغز و چه اعصاب، نمی‌باشد، بلکه بیشتر یک اختلال روانی است. پس منازعات بین تمایلات خودآگاه و ناخودآگاه است که باعث نوروز میشود. در اینجا لازم است که ضمیر ناخودآگاه (شعور تارک) را دقیق‌تر بررسی کنیم و درباره آن توضیح دهیم.

چنانچه ما بخواهیم به زندگی گذشته خودمان از ابتدا تا حال رجوع کنیم، هرگز قادر نخواهیم بود تمام آنچه را که در گذشته برای ما رخ داده و مشاهده کرده‌ایم، بخاطر بیابوریم. اگر برای امتحان بخواهیم مشاهدات یک هفته گذشته و حتی یک روز گذشته را بطور کامل و دقیق دوباره بخاطر بیابوریم غیرممکن خواهد بود. این

نشانه آن است که ما خیلی چیزها را فراموش می‌کنیم. حال در یک وضعیت مساعد مثلاً بر خورد با یک دوست قدیمی چه بسا اتفاق می‌افتد که یک چنین فراموش شده‌ای دوباره در صحنه افکار ما ظاهر میشود. آن چیزهایی را که مادر عالم واقع مشاهده کرده و در حیات خود دیده‌ایم و در ما اثری گذاشته ولی در حال حاضر بخاطر نداریم و نمی‌توانیم فوراً بدانهاراه یابیم، وارد ناخودآگاه شده‌اند. از نظر فروید شکی نیست که در انسان یک ضمیر ناخودآگاه وجود دارد، و دلیل آن از مثالی که در بالا آوردیم واضح است.

بسیاری از افکار و انگیزه‌هایی که ما بخاطر نداریم، تصادفاً فراموش کرده‌ایم زیرا ما نمی‌توانیم همه چیز را همیشه بخاطر داشته باشیم، و اما بعضی از آنها را عمداً از یاد برده‌ایم باین علت که وجود این افکار در شعور روشن (خودآگاه) برای ما تحمل‌ناپذیر است و باعث سلب آرامش و عدم اطمینان زندگی ماست. برای آنچه که مانه از روی تصادف بلکه مخصوصاً فراموش کرده‌ایم روانشناسی عمقی Depth psychology، اصطلاح واپس‌زدن (Repression) را آورده است. در اینجا لازم است به این نکته مهم اشاره شود که نوروز هرگز از افکاری که تصادفاً از خاطر رفته بوجود نیامده بلکه باعث بروز آن، فراموشی‌های عمومی (واپس‌زدگی‌ها) میباشد. حال اگر از خود سؤال کنیم چه چیزهایی را مادر طول زندگی مان واپس می‌زنیم و به شعور تارک می‌فرستیم، با توجه به گفته‌های بالا میتوانیم بگوئیم که افکار و انگیزه‌های ناپسند و تحمل‌ناپذیر و از نظر اخلاقی ممنوع، واپس زده میشوند.

هر کس میتواند این حقیقت را در خود دریابد که چقدر ساده و آسان ما افکار ناپسند و منفی‌مان را فراموش می‌کنیم و به شعور تارک

شوهر بیمار سالیان دراز با امید تغییر رفتار خانمش صبر میکند . در سالهای اخیر اسرار شوهر زیاد میشود ولی هر چه او سعی به نزدیکی با خانمش میکند ترس و وحشت بیمار بیشتر میگردد . بالاخره هنگامیکه منازعاتی پیش میآید و وضع برایشان غیر قابل تحمل میشود به روانپزشک مراجعه میکنند .

سئوالات از بیمار در درجه اول راجع به روابط زناشویی اوست . مریض اطمینان میدهد که روابط او با شوهرش اگر از مسئله نامبرده چشم پوشیم فوق العاده خوب است و باهماهنگی کامل باهم زندگی میکنند و دلیلی برای هیچ نوع اختلاف وجود ندارد .

معالجه بیمار باروان درمانی و استفاده از روانکاو آغاز میشود ، نتیجه آن صورت دیگری از روابط زناشویی بیمار است . مرتباً و بامرور زمان ، مقدار واپس زدگی های تهاجمی و تعارضی از شعور تاریک (ناخودآگاه) به شعور روشن (خودآگاه) راه مییابد .

این کاملاً اشتباه است اگر تصور کنیم هنگامیکه بیمار از هماهنگی و خوبی روابط زناشویی خود صحبت میکرده دروغ گفته است ، او فقط آنچه را میدانسته یعنی بان آگاه بوده بیان کرده و باین ترتیب تصور میکرده است حقیقت کامل را میگوید . البته افرادی هستند که در جلسه اول حقایق مختلفی را مخفی نگاه میدارند و از آنها سخن نمی گویند ، ولی این واپس زدگی نیست بلکه خودداری از اظهار حقایق بطور خودآگاه است . در مورد بیمار نامبرده ، مامقابل با واپس زدگی های تهاجمی و تعارضی عمیقی هستیم که پس از ماهها - معالجه کم کم به ضمیر خودآگاه رخنه کرده و آشکار میشود .

حال سرچشمه این همه تعارض و تهاجم کجاست ؟

شروع آن باین ترتیب است که در حقیقت این شوهر را والدین بیمار برای او تعیین کرده اند و در درجه اول این را در نظر داشته اند مردی را برای دخترشان انتخاب کنند که بعدها قادر باشد مغازه متعلق به والدین بیمار را اداره کند . این مرد از ابتدا مورد قبول بیمار قرار نمی گیرد خصوصاً رفتار غیر مردانه او که هرگز قادر به گرفتن يك تصمیم مستقل نبوده بلکه همیشه تابع مادر خود بوده است . بدین ترتیب این مرد فردی نبوده که بتواند دارای آن درجه از محبت و عشق باشد که مریض انتظار داشته ، بالاخره شکایت مریض که شوهرش باطناً باشغل خود مشغول بوده و همسر تنها نقش کوچکی را برای او داشته حائز اهمیت است . در چنین حالتی مریض دچار منازعات درونی مابین وجدانش (Super-ego) (او میخواست دخترری شایسته برای والدین خود باشد و توصیه پدر و مادرش را در مورد قبول این مرد اجرا کند) و انگیزه هایی که این مرد را بعنوان شوهر نمی پذیرفته ورد میکرده ، میشود .

(ناخودآگاه) میفرستیم . هر وقت ما به گذشته فکرمی کنیم ، در درجه اول افکار پسندیده و مثبت است که بخاطرمان میآید . بیش از همه ما تمایلاتی را که برایمان نامطلوب میباشد تبعید به شعور تاریک میکنیم (واپس می زنیم) ، از قبیل چیزهای منع شده و خواسته های از نظر اخلاقی ناپسند ، بالاخص غرایز جنسی و تهاجمی Aggression .

نیچه Nietzsche این حالت را در جمله زیر چنین بیان میکند : «وجدانم میگوید که تو مقصری ، غرورم میگوید که مقصر نیستی ، و غرورم پیروز میشود» .

بدین ترتیب ناگهان ، خیلی از چیزهایی که برای ما تحمل ناپذیر شده اند واپس می زنیم . در اینجا ما اعتراض می کنیم و می گوئیم : آیا واقعاً این تمایلات ناخودآگاه شده اند ؟ آیا اینطور نیست که شخص مزبور بوجود آنها آگاهی دارد فقط نمی خواهد چیزی از آن بداند ؟ البته این حالت هم وجود دارد ، ولی مانمی توانیم از واپس زدن سخن بگوئیم . واپس زدگی فقط در موردی وجود دارد که شخص ، کوچکترین آگاهی از بودن این تمایلات در خودش ندارد . اینکه این فعل و انفعال روانی مکرر در افراد پیش میآید امروزه توسط تجربه های روانی Psychoanalysis متعدد ثابت شده و امکان هیچ نوع شکی در آن نیست .

میتوانیم ضمن يك مثال واپس زدن و مسائل مربوط به آن ، طرز رفتار و نتیجه اش را بررسی کنیم . با در نظر گرفتن اصول آموزشی ابتدا مسائل يك شخص بالغ را بررسی می کنیم که نتیجه واکنش های نوروتیک در مقابل مشکلات کنونی او می باشد ، به همین علت بان Actual Neurosis یا نوروز واقعی و عملی می گویند ، در حالیکه نوروز حقیقی همیشه نتیجه واپس زدگی های ایام کودکی می باشد . و اما عمل واپس زدن و مسائل حاصل از آن ، در واکنش های نوروتیک ، و نوروزهای حقیقی ، بجز اختلاف ذکر شده ، تفاوت ندارد .

شرح حال مربوط به خانمی است ۳۵ ساله که دوازده سال پیش ازدواج کرده ، اما در تمام این مدت از هر نوع تماس جنسی با شوهر خودداری می کند . در اولین برخورد جنسی با شوهرش بعد از ازدواج ترس و وحشت زیادی نشان میدهد و هر نوع نزدیکی با او را رد می کند . امیدواری شوهر بیمار که این عدم نزدیکی در اثر ترس اولیه میباشد بی نتیجه میماند و ترس و وحشت از طرف مریض ادامه مییابد . مریض ابتدا در مقابل این سؤال که چرا و از چه میترسد جواب و توضیحی ندارد ، بعداً این دلیل را میآورد که از حامله شدن شدیداً میترسد . از کودکی همیشه شنیده است که عمل زایمان فوق العاده خطرناک است و يك دختر خاله او در حین زایمان اولین بچه اش مرده است . همه اینها چنین اثری روی او گذاشته اند که قادر نیست خطر - حامله شدن را قبول کند .

در اینجا به اختلاف بین «واپس زدن» و غلبه کردن بر تمایلات ممنوع درونی بایستی تأکید بشود، زیرا که هر دو آنها اکثراً در يك ردیف گذاشته میشوند، چون در هر دو صورت تمایل ممنوع درونی بمرحله اجرا نمی‌رسد. و اما این برابری از نظر روانپزشکی صحیح نیست، چه هنگامیکه ما بر تمایلی درونی غلبه می‌کنیم یعنی اینکه در کشمکش با آن فاتح می‌شویم، و اما در صورت واپس زدن آنرا به ضمیر ناخود آگاه می‌فرستیم.

حال بادر نظر گرفتن این حقیقت بار دیگر به مثال بالا رجوع می‌کنیم. بیمار نااهل برده نیروهای تهاجمی ممنوعه نسبت به شوهرش را واپس زده است و این جرأت را نداشته که به کشمکش با آنها برخیزد و حتی تحت تأثیر تربیت خاص خود تصور افکار ممنوعه را هم نمی‌کرده است. هنگامیکه نیروهای تهاجمی نامبرده بیدار میشوند در او چنان انزجاری پدید می‌آید که وجدانش قادر بجدال با آن نیروها نیست، و باین ترتیب راه غلبه کردن بر آن نیروها بروی او بسته میشود و ناگزیر به واپس زدن پناه می‌برد. و حال می‌بینیم که از واپس زدن چه نتیجه‌ای حاصل میشود:

بر خلاف خواسته بیمار، تمایلات درونی قبول نشده او در يك علامت (Symptom) ظاهر میشود، بطور آشکار امتناع او در مقابل شوهر بصورت يك سمبول (ترس از تمایل جنسی) نمایان میگردد. در اینجا این سمپتوم از نظر پزشکی چیزی جز يك واکنش نوروتیک نیست که بصورتی دیگر نیروهای تهاجمی را بر علیه شوهر بنمایش در می‌آورد. باین ترتیب انسان تاوان واپس زدن را با قیمتی گزاف می‌پردازد زیرا اینطور بنظر میرسد که تمام زندگی خانوادگی این خانم در خطر است.

بطور خلاصه او این درسی که ما از شرح حال بالا میتوانیم بگیریم این است که واپس زدن فقط يك راه حل ظاهری است با خطراتی جدی، مانند امراض روانی که فروید Freud در يك مقایسه بسیار جالب این را نشان میدهد: يك معلم خوب کسی است که باشاگرد مزاحم کلاس آنقدر خود را مشغول میکند تا اینکه میتواند سر انجام در کشمکش با او کنار بیاید. يك معلم بد کسی است که شاگرد مزاحم را از کلاس بیرون میکند و این عمل اخیر با واپس زدن برابری میکند. حال اگر ما تصور کنیم که معلم، بیرون کردن شاگرد را فراموش کرده باشد و شاگرد مزاحم از بیرون توسط به‌شیشه و در زدن و مزاحمهای دیگر نظم و آرامش کلاس را بهم بزند چقدر برای معلم ناراحت‌کننده خواهد بود زیرا که نمی‌داند علت این بی‌نظمی و شلوغی کلاس چیست. به این ترتیب ما با همان صحنه‌هایی روبرو هستیم که تمایل واپس زده در غالب علامت نوروتیک بطور اسرار آمیزی ظاهر میشود.

بیمار این اختلاف و نزاع درونی را اینطور حل میکند که انگیزه‌های امتناع را نسبت به این مرد واپس می‌زند و در عالم تصور به خود تلقین میکند که این مرد را دوست دارد. جالب اینجاست که بیمار هرگز سعی نکرده راجع به این مسئله و ناراحتی با شوهرش بی‌پرده صحبت بکند بلکه همه را بدرون خود ریخته و با اصطلاح خود خوری، پیکره و به این بر نامه روزانه ادا می‌دهد. مثل اینکه هیچ ناراحتی و مسئله‌ای در بین نبوده و اما فوراً پس از ازدواج رفتار عجیب بیمار ظاهر میشود یعنی ترس و وحشت زیاد از نزدیکی جنسی و همخوابگی با شوهرش، که تا هنگام شروع معالجه هر نوع تماس جنسی را غیر ممکن کرده بود.

از شرح حالی که بطور خلاصه و کوتاه آوردیم میتوانیم مطالب بسیاری از سلوک نوروتیک را بیاموزیم.

۱- طرز رفتار شوهر، بیمار را در عالم تصوراتش در مورد زندگی زناشویی از اشتباه بیرون می‌آورد. این عدم هماهنگی وارضاء نشدن خواسته‌های بیمار باعث رشد نیروهای تعارضی و تهاجمی در مقابل شوهر میشود. از آن جهت که مریض وجود چنین نیروهای تهاجمی درونی را ممنوع و با وجدانش ناهماهنگ حس میکند، آنها را واپس می‌زند و ناگاه در مییابد که دیگر بوجود احساسات منفی و تعارضی خود در مقابل شوهرش آگاهی ندارد بلکه بر عکس تصور، تظاهر به علاقه زیاد نسبت به شوهرش میکند. او فکر می‌کند که احساساتش در قبال شوهر یکسان و فقط تمایل بوده، در حالی که در حقیقت این احساسات تقسیم شده (خود آگاه، تمایل- ناخود آگاه، امتناع) بوده‌اند. عدم تمایل مریض در ضمیر ناخود آگاهش بر خلاف خواسته‌های خود آگاه او «که همیشه تأکید میکرد با چه علاقه‌ای مایل است خودش را تسلیم شوهرش بکند اما این ترس مانع میشود و این عمل را برای او غیر ممکن میکند» بصورت يك علامت (symptom) «ترس ناگهانی از نزدیکی جنسی با شوهرش» تظاهر میکند و این خود تشکیل يك سمبول Symbol را میدهد. در اینجا لازم است که يك اصل توضیح داده شود.

هنگامیکه انسان در کشمکش با تمایلی درونی است که وجدان آنرا ممنوع میکند، سه امکان برای او وجود دارد:

الف - انسان میتواند دنبال تمایزش را بگیرد و آن عمل ممنوع را انجام بدهد.

ب - انسان میتواند با یکبار انداختن تمام نیروهای درونی بر آن تمایل درونی ممنوع پیروز شود.

پ - انسان میتواند تمایل درونی ممنوع را واپس بزند و به فراموشی سپارد.

لازم بتوضیح نیست که راه حل صحیح راه دوم است.

۲- شرح حال بالا بخوبی نشان می‌دهد که علامت نوروژیک در اصل بر مبنای عقل و منطق نیست (Irrational) «ناگهان زن از نزدیکی جنسی باشوهرش امتناع میکند». چرا این کار را می‌کند یا بهتر است بگوئیم باید بکند؟ در ابتدا برای خودش معمای است. این ثابت میکند که رفتار و سلوک نوروژیک، با عقل و استدلال ارتباطی ندارد. این معما موقعی برای مریض روشن میشود که اومی فهمد رفتارش بمنزله افشاء نیروهای تهاجمی ناخودآگاه او در مقابل شوهرش است. اما چون از این نیروهای تهاجمی (دائر واپس‌زدن) اطلاعی ندارد جریان را اینطور می‌بیند «من شوهرم را خیلی دوست دارم، مایلم که خود را کاملاً در اختیار او بگذارم، ولی بعلم نامعلومی نمی‌توانم». حال یک رفتار بی‌دلیل بشر اگر مدت زیادی دوام یابد برای او غیر قابل تحمل است. انسان باید دلیل آنرا پیدا کند و اگر حقیقت آنرا نیابد (و این تا موقعی که نیروهای تهاجمی، واپس‌زده میمانند غیر ممکن است) علت دیگری را جویا خواهد شد و آنرا سبب رفتارش خواهد دید. به معنای دیگر او علامت غیر منطقی و بدون دلیل خود را از نظر عقلی توضیح میدهد و به این ترتیب آنرا بر مبنای عقل و استدلال استوار میکند. در این مثال ما می‌بینیم چگونه مریض ما این راه را می‌رود چون دلیل حقیقی رفتارش (امتناع در مقابل شوهر) برای او مخفی میماند او دلیل دیگری را می‌یابد و آن ترس از زایمان است. البته مشکل نیست خطرات بزرگی را که یک چنین راه حل عقلانی باخود می‌آورد بشناسیم: این راه حل، بیمار و اطرافیان او را که با سلوک نوروژیک آشنایی ندارند در یک جهت اشتباه و غلط هدایت میکند. حال زن نامبرده شروع به کشمکش با مسائل زایمان میکند گرچه مسئله او چیز کاملاً جداگانه‌ای است. در این موقع اطرافیان بیمار در صدد برمیآیند که ترسش را در مقابل عمل زایمان از او بگیرند به امید اینکه در این امر به بیمار کمک کنند. شرح حال زنان بی‌شمار را عنوان میکنند که بدون هیچ خطری وضع حمل کرده‌اند. آنان تصور میکردند بیمار بالاخره بایستی دریابد که ترس او بيمورد است باین ترتیب همه خودشان را با سئوالی مشغول میکردند که درحقیقت بامسئله مریض ارتباطی نداشته و تمام زحمات آنها مانند جنگ بی‌ثمردن کیشوت با آسیای بادی است.

چنین راه حل‌های عقلانی که اغلب بعلمت خصوصیات منطقی‌شان جلب توجه میکنند یکی از خطرناکترین جوانب نوروژ می‌باشد، که اگر انسان آنها را کشف نکند در یک کشمکش بی‌انتهای پیچیده خواهد شد. تجربه به ما می‌آموزد که حتی افراد خیلی مجرب میتوانند قربانی چنین راه حل‌های عقلانی بشوند.

۳- شرح حال مورد بحث بمانابت می‌کند که، سلوک نوروژیک از اختیار بشر خارج است و خواسته انسان در آن تأثیری ندارد. مریض ماهر چقدر هم که بخواهد سعی و کوشش کند هرگز قادر نخواهد بود که بر ناتوانی و ترس از نزدیکی باشوهرش غلبه کند، بلکه برعکس هر چه جدیت او زیادتر میشود ترسش نیز افزون میگردد. اینکه انسان در تمام شئون زندگی در انتخاب خواسته‌هایش آزاد است نظریه‌جالب توجهی است، ولی در بسیاری از موارد عملاً این نظریه تأیید نمی‌شود. نتیجتاً توجه ما برای آموزش نوروژ که تا حدود زیادی علت عدم موفقیت در خواسته‌ها را میتواند روشن کند، و خیلی مهمتر، معالجه کند، بیشتر جلب میشود.

لازم بتوضیح نیست که هر عدم موفقیتی نتیجه نوروژ نیست زیرا انسان بدون نوروژ هم گاهی قادر نمی‌باشد خواسته‌هایش را جامه عمل پوشاند. چه بسا طبیعتش به او اجازه نمی‌دهد و باینکه عقل و شعورش میخواهد، ولی بدنش ضعیف است. و اما در جائیکه سلوک نوروژیک در کار است هر نوع فشاری روی خواسته بشر بی‌معناست و سبب ناسامیدی و یأس اوست چون قادر بسا اجرای آن خواسته نخواهد بود.

۴- شرح حال بالا بالاخره مشکل درمان باتدابیر نفسانی (روان درمانی و روانکاو) را بمانشان میدهد که اصل آن در این است که ناخودآگاه را دوباره خودآگاه و باین ترتیب نوروژ را برطرف کند.

نیروهای تهاجمی بشمار زن نامبرده در شرح حال بالا نسبت به شوهرش، باید با خودآگاه گردد، آنوقت دلیل واقعی که باعث جلوگیری از یک زندگی زناشویی طبیعی و عادی است بر او روشن خواهد شد. بدون شک در این عمل خطر وجود دارد، زن از اشتباه بیرون می‌آید و نیروهای تهاجمی‌اش نسبت به شوهر بر او آشکار میگردد و درک میکند که این مرد تاجه‌حدا همسر آرمانی او تفاوت دارد. باین ترتیب روان درمانی چنانچه موفق به پرده برداری از عوامل ناخودآگاه گردد خود را در کشمکش با این سئوال قطعی خواهد دید: آیا با وجود چنین احساساتی نسبت باین مرد قادر به ادامه زندگی زناشویی خواهم بود؟

این قابل فهم است که در اینجا بعضی از منابع وادیان از نظر اخلاق این تغییرات را اینطور تعبیر میکنند که، زن نامبرده تا بحال یک نوروژ داشته و از نظر درونی زندگی زناشویی‌اش از هم گسیخته بوده ولی زندگی زناشویی او از نظر ظاهر در خطر گسستگی نبوده، حال توسط روان درمانی این اطمینان را هم نمی‌توان داشت که زندگی ظاهری آنها پابرجا بماند. در اینجا این فکر را باید کرد که در هر صورت در این نا هماهنگی درونی با مرور زمان اساس ظاهری

و پس زدن غرایز مختلفی است که نه در دوران بچگی بلکه در ایام بعدی زندگی در برخورد با مسائل گوناگون صورت میگیرد. علامت نوروتیک بصورت يك سمبول ظاهر میشود و کشمکش و اختلاف درونی را افشاء میکند. سلوک نوروتیک بر مبنای عقل و استدلال نیستند و غیر عقلانی (Irrational) میباشد که از حیطه اختیار بشر خارج هستند و خواسته انسان در رفتار نوروتیک تأثیری ندارد. این بیماری باروان درمانی که اصل آن در این است که و پس زدگی ناخود آگاه را دوباره خود آگاه کند، قابل معالجه میباشد.

آنهم درهم خواهد شکست. از نظر پزشکی این مسئله کاملاً روشن است در اینجا ما بایک واکنش نوروتیک روبرو هستیم که محتاج به معالجه است.

خلاصه: نوروز يك بیماری روانی است که در نتیجه منازعات و کشمکش های درونی و حل نشده بین تمایلات ناخود آگاه و خود آگاه در انسان آشکار میگردد. عامل بروز نوروز و پس زدگی ها، بالاخص «غرائز جنسی و تهاجمی» میباشد. نوروز حقیقی نتیجه و پس زدگی های ایام کودکی است و اما واکنش نوروتیک در اثر

REFERENCES:

- 1- Ringel. E.: Einführung in die Grundprobleme der Neurose, Wien 1959.
- 2- Hoff, H.: Lehrbuch der Psychiatrie (2 Bände), Wien-Basel 1956
- 3- Freud, S.: Gesammelte Werke, 1952 S. Fischer-Verlag, Frankfurt-Main.
- ۴- دکتر غلامرضا بهرامی، دکتر عزالدین معنوی: فرهنگ لغات و اصطلاحات روانپزشکی و روانشناسی، تهران ۱۳۴۵، انتشارات دانشگاه تهران.